

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال دوازدهم، شمارهٔ چهل و هفتم، پاییز ۱۳۹۹

آموزه‌های تعلیمی در جامع الاسرار نورعلیشاه اصفهانی و شگردهای تعلیمی آن

نسرین خدابنده* - مهین پناهی**

چکیده

جامع الاسرار رساله‌ای عرفانی تعلیمی است که محمدعلی اصفهانی ملقب به نورعلیشاه (وفات ۱۲۱۲ق)، عارف مشهور اوایل قرن سیزدهم هجری، آن را به تقلید از گلستان سعدی، به نظم و نثر مسجع نوشته است. نورعلیشاه سرآمد عارفان دورهٔ قاجار است که آثار عرفانی متعددی به نظم و نثر، از وی به جا مانده است. بررسی آثار وی به شناخت متون ادب عرفانی دورهٔ قاجار کمک خواهد کرد. مقاله حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست: جامع الاسرار دارای چه آموزه‌های تعلیمی است و نورعلیشاه از چه شگردهایی برای آموزش آن‌ها استفاده کرده است؟ در این پژوهش، آموزه‌های تعلیمی جامع الاسرار با شیوهٔ توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفت و آموزه‌های بارز آن در سه عنوان «عرفان نظری، اخلاقی تربیتی و عرفانی صوفیانه» دسته‌بندی شد. با وجود آنکه نورعلیشاه همچون شیخ اجل، سعدی، به آموزه‌های اخلاقی تربیتی توجه زیادی داشته و به دلیل اقبال عموم به گلستان سعدی مایل بوده است، همچون بسیاری دیگر، نظیره‌ای بر این شاهکار ادب فارسی بنویسد اما آموزه‌های عرفانی صوفیانه که علت غایی نگارش این رساله بوده، از دو آموزهٔ دیگر در جامع الاسرار بیشتر است. همچنین مؤلف برای آموزش مفاهیم مورد نظر از دو روش مستقیم و غیرمستقیم و از شگردهایی نظیر قصه‌گویی،

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س) n.khodabande@alzahra.ac.ir

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س) mpanahi@alzahra.ac.ir

آموزش از طریق گفت‌وگو بین شخصیت‌ها، آموزش از طریق مناجات، آموزش از طریق پند و اندرز و آموزش از طریق پرسش و پاسخ استفاده کرده و در نگارش این اثر، به تمام اقشار جامعه از افراد عامی تا خواص عارفان، به‌عنوان مخاطب توجه داشته است.

واژه‌های کلیدی

نورعلیشاه اصفهانی، جامع الاسرار، آموزه‌های تعلیمی، شگردهای تعلیمی، عرفان.

۱. مقدمه

ادبیات در تمام فرهنگ‌ها کارکردهای متنوعی دارد. یکی از کارکردهای ادبیات، آموزش و ارشاد مفاهیم اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، روان‌شناسی و... است. «شاعران و نویسندگان از دیرباز می‌کوشیدند تا در آثارشان به تعهد درونی خود برای پیشرفت بشر عمل کنند و در مخاطب تأثیری ژرف‌تر از تأثیر لذت هماهنگی‌های ظاهری ایجاد کنند؛ در واقع این لذت زائیده آگاهی و دگرگونی فکری مخاطب است» (یلمه‌ها، ۱۳۹۶: ۵).

در حوزه ادبیات عرفانی نیز، عارفانی که از ذوق و قریحه شاعری و نویسندگی بهره‌مند بودند، تلاش می‌کردند با استفاده از استعداد و هنر خود، مخاطبان بیشتری را جذب کنند و به جرگه طرفداران خود درآوردند. یکی از این عارفان ادیب، نورعلیشاه اصفهانی است.

محمدعلی اصفهانی ملقب به «نورعلیشاه»، سرآمد عارفان اوایل عصر قاجار است که آثار متعددی به نظم و نثر دارد. رضا قلی‌خان هدایت، ادیب و مورخ برجسته عصر قاجار، در *ریاض العارفین*، مؤلف جامع الاسرار را این‌گونه معرفی کرده است: «نورعلیشاه اصفهانی، خلف الصدق فیض‌علی شاه طبسی بوده و سلسله ایشان از نجبای ارباب کمال و علمای آن ولایت بوده‌اند... پدر و پسر هر دو مرید سید معصوم علیشاه هندی بودند و سید مذکور به اذن جناب شاه علیرضای دکنی به ایران آمده بود» (هدایت، ۱۳۸۵: ۶۹۹). درباره تاریخ تقریبی تولد وی، با توجه به قراین موجود در *جنات الوصال* و *طرائق الحقایق* به نظر می‌رسد سال ۱۱۷۱ق متولد شده باشد (گلپایگانی، ۱۳۲۲: ۱۶).

اعتضادالسلطنه، یکی از مورخان دوره قاجار، درباره آثار نورعلیشاه چنین نوشته است: «او با احمد غزالی و سید نعمت‌الله ولی، برابر بود بلکه برتر. آن بزرگوار در نظم اشعار فرید روزگار بود و کتاب بسیار تصنیف نمود. من جمله *جنات الوصال* در سه جلد به طریق

مثنوی مولوی و رساله موسوم به جامع البحار قریب به وضع گلستان و کتاب دیگر در اصول و فروع و تفسیر سوره بقره منظوم و رساله‌ای منظوم موسوم به کبرای منطق و در رساله روضة الشهداء احوال سید الشهداء^(۴) را در سلک نظم کشیده و دیگر دو دیوان اشعار» (همان جا؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۶۴).

نورعلیشاه پس از پیوستن به معصوم علیشاه به مشهد و سپس هرات رفت. در آنجا معصوم علیشاه به کابل و هندوستان عزیمت کرد و سرپرستی امور طریقت نعمت‌اللهی ایران را به نورعلیشاه محول کرد. نورعلیشاه و همراهانش به اصفهان و کرمان رفتند. در کرمان، مردم به دستور امام جمعه شهر، بر ضد آنان شوریدند و یکی از یارانش کشته شد اما نورعلیشاه جان به در برد و ناگزیر به سیاحت در شهرهای ایران پرداخت. سپس به عراق رفت و پنج سال در کربلا مستقر بود و افراد زیادی به او پیوستند. نورعلیشاه در حال غلبه وجد غزل‌های پرشوری می‌خواند؛ افراد زیادی به او پیوستند (رفیع، ۱۳۸۳: ۷۱۰-۷۱۱). قیل و قال و همه‌همه در میان مخالفان و معاندان او افتاد و از در انکار و تکفیر برآمدند (شیرازی، ۱۳۸۲: ج ۳، ۱۹۹)، دو بار در کربلا به او سم خوراندند اما جان سالم به در برد تا از بغداد به موصل رفت و در سال ۱۲۱۲ق به طرز مشکوکی در آنجا از دنیا رفت و در کنار مزار حضرت یونس^(۴) در موصل مدفون شد (نورعلیشاه، ۱۳۹۸: ۲۵).

جامع الاسرار رساله‌ای است به نثر مسجع آمیخته با نظمی شیوا و دلنشین که «حسن و عشق» و «جامع البحار» هم نامیده شده اما به جامع الاسرار مشهور است. نورعلیشاه در انشای این اثر از سبک گلستان سعدی پیروی نموده و سعی کرده به قدر بضاعت خود، نظیره‌ای برای گلستان پدید آورد. در این اثر، نورعلیشاه مانند سعدی از سفرهای خود یاد می‌کند و در بازگویی جریان این مسافرت‌ها، مطالب آموزنده خود را هم بیان می‌کند. در اوایل دوره قاجار، بسیار اتفاق می‌افتاد که صوفیه از شهر و دیارشان تبعید و آواره می‌شدند و ناگزیر از سفر بودند. نورعلیشاه در این اثر، دیباچه را با بیان مسائل عرفان نظری آغاز می‌کند اما در حکایات به بیان مطالب عرفانی تعلیمی می‌پردازد. تاریخ نگارش این اثر نامشخص است. در آخرین حکایت نیز به اتمام اثر و زمان آن اشاره نشده است.

۱-۱. بیان مسئله

از آنجا که نورعلیشاه از قریحه و ذوق ادبی بهره‌ وافی داشته، برای بیان مؤثر تعالیم و آموزه‌های خود در *جامع الاسرار* از تمام امکانات زبانی و شگردهای ادبی و سخنان گذشتگان خود، سود جسته است تا تعالیم و آموزه‌های خود را به صورت مؤثر بیان کند. به همین دلیل *گلستان سعدی* را به عنوان یک اثر موفق و مقبول خاص و عام سرلوحه کار خود در *جامع الاسرار* قرار داده است. همچنین وی با استفاده از آرایه‌های ادبی قصد داشته آموزه‌های خود را برای عموم جذاب و خواندنی کند. با توجه به اینکه تعلیم و تربیت پیروان نعمت‌اللهیه در ایران به نورعلیشاه محول شده بود، و از سویی وی قصد داشته که سایر علاقه‌مندان به عرفان و معنویت را هم به سوی تعالیم عرفانی خود جذب کند در آثارش این مسئله نمود قابل توجهی دارد. مقاله حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست که *جامع الاسرار* دارای چه آموزه‌های تعلیمی است؟ و نورعلیشاه از چه شگردهایی برای آموزش آن‌ها استفاده کرده است؟

۲-۱. پیشینه و ضرورت پژوهش

جامع الاسرار سال ۱۳۱۷ اول بار در مجموعه‌ای از چند رساله عرفانی، همراه با آثار چند عارف نامی دیگر، چاپ سنگی و در سال ۱۳۶۳ هجری مین مجموعه به کوشش علی‌اکبر نوری‌زاده منتشر شد (نوری‌زاده، ۱۳۶۳). جواد نوربخش در سال ۱۳۵۰ *جامع الاسرار* را به انضمام مجموعه آثار نورعلیشاه منتشر کرد (نوربخش، ۱۳۵۰). در زمان نگارش این مقاله نیز *جامع الاسرار* به کوشش دکتر محمد ابراهیم ضرایبها به انضمام سه اثر دیگر از نورعلیشاه، منتشر گردید (نورعلیشاه، ۱۳۹۸). درباره تقلید نورعلیشاه از *گلستان سعدی*، معصوم شیرازی (شیرازی، ۱۳۸۲: ج ۳، ۲۰۲) و منزوی به این موضوع اشاره کرده‌اند: «*جامع الاسرار* به نظم و نثر و مسجع درباره عشق و حسن و دیگر سخنان صوفیه با حکایت‌هایی به روش *گلستان* است» (منزوی، ۱۳۵۲: ۴۶۶). در سال ۱۳۹۳، الهام گرم‌آبی در پایان‌نامه‌ای در دانشگاه کاشان با عنوان *نورعلیشاه اصفهانی بررسی سوانح احوال، آثار، تعالیم و نقش وی در احیاء طریقت نعمت‌اللهیه* به بررسی حوادث دوران نورعلیشاه و تأثیر او در بازسازی طریقت نعمت‌اللهیه پرداخته است (گرم‌آبی، ۱۳۹۳).

با وجود آنکه نورعلیشاه در عرفان دوره قاجار بسیار تأثیرگذار بوده و آثار متعددی به نظم و نثر از وی به جا مانده که از جنبه‌های ادبی و عرفانی قابل توجه است، تاکنون رساله جامع الاسرار با هیچ رویکردی بررسی نشده است.

۳-۱. روش و منبع پژوهش

این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از یافته‌های کتابخانه‌ای به جمع‌آوری آموزه‌های تعلیمی جامع الاسرار، دسته‌بندی و تحلیل آن‌ها پرداخته و شگردهایی را که نورعلیشاه برای آموزش از آن‌ها استفاده کرده، بررسی و نشان داده است. برای انجام این پژوهش از «رساله جامع الاسرار در سیر و سلوک» در کتاب چهار رساله عرفانی از قطب العارفین نورعلیشاه به اهتمام محمد ابراهیم ضرابیها، استفاده شده و آموزه‌های تعلیمی موجود در این رساله ۲۷ صفحه‌ای، احصا شده است.

۲. آموزه‌های تعلیمی جامع الاسرار

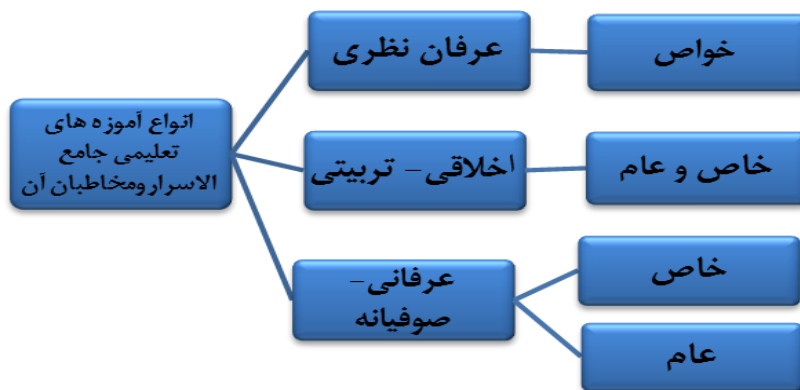
رساله جامع الاسرار، ویژگی‌هایی دارد که می‌توان آن را در شمار آثار ادبی محسوب کرد. از سوی دیگر مشخص است که نورعلیشاه این رساله را برای تعلیم آموزه‌های عرفانی و صوفیانه نوشته است. «ادبیات تعلیمی بسیار گسترده است اما نوع ادبی منظور ادیبان آن است که شاعر یا نویسنده به قصد تعلیم و تربیت آن را سروده یا نگارش کرده است» (پلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۸۶). در این اثر، ادبیات تعلیمی و ادبیات عرفانی با هم گره خورده است. «برخورداری از زیبایی‌های ادبی ادبیات تعلیمی به نوعی با همه انواع دیگر ادبی درآمیخته است و این مسئله شدت و ضعف دارد. علت این امر آن است که هر خالق اثری از خلق اثرش هدفی دارد و در پی آن است که پیامی را به دیگران برساند» (اسکیلارس، ۱۳۸۷: ۲۱۹). پژوهشگری، درباره ارتباط ادبیات تعلیمی با ادبیات عرفانی نوشته است: «باید گفت آمیختگی ادبیات تعلیمی با ادبیات عرفانی به حدی زیاد است که جداسازی آن‌ها از هم مشکل به نظر می‌رسد. عشق و محبت که پایه و اساس تعلیم است، اصل اول عرفان نیز هست. مبحث خداشناسی که اصل اول تعلیم است، اصل اول عرفان نیز هست (ممتحن، ۱۳۹۳: ۱۴۷). در رساله جامع الاسرار نیز این آمیختگی ادبیات عرفانی و تعلیمی به خوبی مشهود است.

برای جامع الاسرار، می‌توان حداقل سه گونه آموزه تعلیمی قائل شد که عبارت‌اند از: ۱. آموزه‌های عرفان نظری؛ ۲. آموزه‌های اخلاقی تربیتی؛ ۳. آموزه‌های عرفانی صوفیانه. نورعلیشاه برای هرکدام از آموزه‌های بالا مخاطبان زیر را در نظر داشته است:

۱. آموزه‌های عرفان نظری: برای خواص یا عارفانی است که با مفاهیم عرفان نظری و برخی مسائل فلسفی و اصطلاحات خاص مکتب محیی‌الدین ابن‌عربی آشنایی دارند.

۲. آموزه‌های اخلاقی تربیتی: برای خاص و عام هر دو قابل فهم و استفاده است.

۳. آموزه‌های عرفانی صوفیانه: بیشتر این آموزه‌ها برای صوفیه است اما آموزه‌هایی هم برای عوام وجود دارد.



شکل ۱: انواع آموزه‌های تعلیمی جامع الاسرار و مخاطبان آن

در جامع الاسرار کمتر حکایتی را می‌توان یافت که فقط یکی از آموزه‌ها را دارا باشد. در بیشتر حکایات جامع الاسرار، آموزه‌های اخلاقی تربیتی و عرفانی صوفیانه با هم وجود دارد. اما در هر حکایتی، یک نوع از آموزه‌ها غالب است. آموزه‌های عرفان نظری هم در برخی حکایات دیده می‌شود. البته آموزه‌های عرفان نظری به‌طور کاملاً مشهود و بارز در مقدمه جامع الاسرار دیده می‌شود و بعد از مقدمه اثر، آموزه‌های عرفان نظری در حکایات جامع الاسرار از دو نوع آموزه دیگر کمرنگ‌تر می‌شود. درباره نسبت آموزه‌ها به کل اثر و

بسامد آن‌ها در بخش نتیجه‌گیری و در جدول و شکل ۲ توضیح داده شده است. در ادامه، هریک از این آموزه‌های سه‌گانه بالا با ذکر نمونه‌های آن آورده می‌شود.

۲-۱. آموزه‌های عرفان نظری

عرفان نظری، تعلیمی است به زبان علمی و برهانی به تبیین مشهودات باطنی می‌پردازد. محور اصلی آن اثبات وحدت شخصی حقیقت وجود و حصر هستی در آن است. شباهت عرفان نظری با فلسفه در این است که هر دو از سنخ علوم برهانی هستند اما اگر بعضی از مطالب عرفان نظری بدون برهان ارائه می‌شود، نه برای آن است که در عرفان نظری برهان راه ندارد، بلکه از آن‌روست که گاهی عارف شاهد خود را بی‌نیاز از تعلیل می‌بیند و یا فرصت استدلال بر شهود خود را ندارد یا بر اثر عدم مهارت در اقامه برهان از دلیل قطعی بازمی‌ماند؛ ولی در تمام این حالت‌ها اصل مطالب عرفان نظری قابل تعلیل است. لذا گاهی صاحب‌نظری همت می‌گمارد و مشهودات صاحب بصر را برهانی می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۷۸).

در مقدمه جامع الاسرار به آموزه‌های عرفان نظری برمی‌خوریم که تحت‌تأثیر اندیشه‌های شیخ اکبر، محیی‌الدین ابن‌عربی نوشته شده است. افکار ابن‌عربی در میان عارفان پس از وی در طی قرون و اعصار رواج داشته است. آموزه‌های عرفان نظری جامع الاسرار در قالب اشعار و عبارات زیبا و با استفاده از آرایه‌های ادبی جلوه‌گر شده است. بنابراین آنجا که نورعلیشاه از مفاهیم فلسفی و تعالیم وحدت وجودی محیی‌الدین ابن‌عربی در اثرش بهره می‌گیرد، دشواری عبارات فلسفی را با چاشنی آرایه‌های ادبی قابل فهم و خواندنی می‌کند. درباره مفاهیم مطرح‌شده در این ابیات و مقدمه اثر که آکنده از مفاهیم عرفان نظری است، در ادامه اشاره خواهد شد.

۲-۱-۱. انسان آینه زیبای خداست

نورعلیشاه در آغاز کتاب جامع الاسرار چنین گفته است:

پی اظهار حسن آینه‌ها ساخت	به هر آینه عکسی پرتو انداخت
چو حسنش کرد در آینه‌خانه	شد از عکسش جهان آینه‌خانه
در این آینه‌خانه جلوه‌گر اوست	ز حسن دلربایان عشوه‌گر اوست

(نورعلیشاه، ۱۳۹۸: ۱۵۳)

چنان که ملاحظه می‌شود، نورعلیشاه نیز همچون ابن عربی انسان را آینه‌ای می‌داند که خداوند برای اظهار حسن و زیبایی خود ساخته و پرتو زیبایی خداوند در آینه انسان منعکس شده است. جهان و جهانیان آینه‌خانه‌ای شده‌اند که جلوه‌گر جمال خداوند هستند. ابن عربی برای تبیین تجلی حق در عالم، یعنی تجلی اسمایی از تمثیل آینه استفاده کرده است. او در فصوص/الحکم نوشته است: «چون خدا از جهت اسمای حسناى خود که به شمارش نمی‌آید، خواست اعیان اسما را ببیند... پس امر و فرمان او اقتضای جلای آینه عالم را کرد و آدم عین جلای این آینه و روح این صورت است» (ابن عربی، ۱۳۹۲: ۱۵۵-۱۵۶).

ابن عربی می‌گوید: «خدا پیش از انسان، عالم (اعیان ثابت) را آفریده بود تا صورت خویش را در بیرون ذات خویش ببیند؛ انسان همان آینه‌ای است که خدا آفریده، تا صورت خود را در آن ببیند. خدا به این آینه قابلیت‌هایی را اعطا کرده است که می‌تواند محرم اسرار حق باشد؛ یعنی مظهر ظهور صفات و کمالات او باشد» (بهارنژاد، ۱۳۸۹: ۱۹۰).

نورعلیشاه می‌نویسد: «انبیای گرام و اولیای ذوی‌الاحترام، همگی مظهر حسن‌اند و آینه دیدار، تاج سروری را بر سر و قبای دلبری را در بر» (نورعلیشاه، ۱۳۹۸: ۱۵۳). در این عبارت هم نورعلیشاه انبیای الهی را همچون آینه‌هایی می‌داند که زیبایی خداوند را منعکس می‌کنند.

۲-۱-۲. استفاده از استعاره نقطه و دایره برای تبیین ارتباط خداوند و مخلوقات

نورعلیشاه در آغاز رساله جامع الاسرار پس از ایباتی که تحمیدی این اثر محسوب می‌شود، در موارد بسیاری از استعاره نقطه و دایره، برای بیان ظهور کثرت از وحدت و تبیین و تصویرسازی مفهوم انتزاعی چگونگی ارتباط خالق هستی با مخلوقات استفاده می‌کند. این کار چنان‌که در ادامه اشاره خواهد شد، مسبوق به سابقه بوده و در آثار شیخ اکبر ابن عربی وجود داشته است.

«بگشا نظر و بنگر بر خال و خط خوبان بین نقطه وحدت را در دایره کثرت

و همچنین این دایره، نقطه دایره دیگر است که مظهریت این دایره را درخور است.

قس علی هذا علی بهذا القیاس دایره بر دایره بین بی‌قیاس

همچنین بین نقطه‌ها بی حصر و عد گرچه ناید نقطه هرگز در عدد»

لیکن وجود این نقاط و دوائر قائم به نقطه اول است و او قائم به ذات و جز این هرکه بداند در زمره اهل توحید احوال است و بی‌خبر از طریق. پس هرکه در دایره هستی دایره

گشت و آن نقطه را به حقیقت بشناخت، در بارگاه وجود لوای "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ" افراخت؛ زیرا که حسن عین ذات است و نقطه دایره صفات.

دایره بر دایره افلاک ساخت مرکز هر دایره از خاک ساخت
(همان: ۱۵۳-۱۵۴)

ابن عربی برخلاف فیلسوفان اشراقی که متأثر از نوافلاطونیان هستند، وجود را نه یک ساختار خطی پایین آمده از واحد یا اول، بلکه دایره‌ای می‌داند که مرکز و محیط دارد. محیط آن موجودات ممکن و مرکز دایره «الله» اسم جامع اسمای الهی است. از مرکز دایره وجود تا نقطه نقطه محیط، خطوطی فرض می‌شود که همان اسمای الهی و بی‌شمارند. آن خطی که از نقطه مرکز دایره به نقاط محیط می‌رسد، همان وجهی است که هر موجودی از خالق خود دارد (ابوزید، ۱۳۹۰: ۲۲۱-۲۲۲). برای ایضاح و تجسم موضوع، مطلب بالا را در شکل ۲ نشان دادیم. در این شکل، لفظ جلاله الله، نقطه مرکز دایره، اسماء الهی، شعاع‌های بی‌شمار دایره و موجودات، محیط دایره هستند.

استفاده از استعاره نقطه و دایره برای بیان و تجسم وحدت و کثرت از مواردی است که ابن عربی پایه‌گذار آن بوده است. حیدری می‌نویسد: «در نگاه او (ابن عربی) اصل همه خطوط و اشکال هندسی، نقطه است. همه شکل‌ها، ظواهر متعدد نقطه هستند، اما نقطه واحد است. وی در فتوحات، دایره را مثال خلق دانسته و نقطه را وجود حق پنداشته که دایره را پدید آورده است. در نگاه ظاهرینان، نقطه در دایره دیده نمی‌شود؛ درحالی‌که دایره چیزی جز نقطه نیست (حیدری، ۱۳۹۷: ۱۶۶).

نورعلیشاه از استعاره نقطه و دایره، گاه برای بیان عظمت مقام انسان کامل بهره گرفته است. وی درباره انبیا و اولیا می‌گوید: «انبیای گرام و اولیای ذوی الاحترام... همه سزاوار خال و خط ایشان، نقطه وحدت و دایره کثرت، بلکه خود عین دایره‌اند و حسن نقطه‌ای است که در این دایره مخفی، پیداست که مدار هستی دایره جز به اظهار وجود نقطه نیست» (نورعلیشاه، ۱۳۹۸: ۱۵۳).

۲-۱-۳. استفاده از استعاره‌های مرکب از دو عنصر متقابل برای تعلیم برخی مفاهیم عرفانی
نورعلیشاه در آغاز جامع الاسرار برای آشنا کردن مخاطبان خاص اثر که غالباً از سالکان

طریق عرفان هستند، با برخی مفاهیم عرفانی با استفاده از استعاره‌های مرکب از دو عنصر متقابل چنین گفته است:

ز خال و خط فکنده دام و دانه	که سازد صید دل‌ها زین بهانه
به دامش از پی دانه زدن گام	بود آزادی از هر دانه و دام
تعالی الله زهی احسان و یاری	که بخشد بستگان را رستگاری

(همانجا)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، علاوه بر استعاره آینه و عکس که قبلاً به آن پرداخته شد، نورعلیشاه از استعاره‌های دوتایی «خال و خط» و «دام و دانه» در ابیات بالا بهره برده است. «خال در نزد سالکان طریق و اهل ذوق، نقطه وحدت حقیقی است. بالجمله خال در اصطلاح صوفیان اشاره به نقطه وحدت است که مبدأ و منتهای کثرت و مشابه هویت غیبی است که از اداراک و شعور محتجب است (سجادی، ۱۳۸۳: ۳۳۶). همچنین استعاره «خط» نزد سالکان، اشاره به تعینات عالم ارواح است که اقرب مراتب وجود می‌باشد و نیز گفته‌اند که خط عبارت از ظهور تعلق ارواح به اجسام است (همان: ۳۵۳). استعاره دام هم در ادبیات عرفانی کنایه از جلوه‌های فریبنده دنیاست (همان: ۳۸۰). دانه هم به قرینه دام باید استعاره از همان جلوه‌های فریبنده باشد. البته هنگامی که سخن از خال و خطی است که از نقطه وحدت حقیقی سرچشمه گرفته است، دیگر نمی‌تواند جلوه‌های فریبنده دنیوی باشد، بلکه زیبایی‌های معنوی ذات بی‌همتای الهی است که در نظر سالک جلوه‌گر می‌شود و عارف را مدهوش و سرگشته خود می‌کند. چنان‌که نورعلیشاه در اشعار فوق گفته است: خداوند بلندمرتبه از خط و خال، دام و دانه‌ای افکنده که با آن دل‌ها را صید خود کند و به رستگاری برساند.

پیش از نورعلیشاه، ابن عربی از استعاره‌های مرکب از دو عنصر متقابل برای بیان مفاهیم عرفانی که آمیخته با مفاهیم انتزاعی هستند، استفاده کرده است. «استعاره‌های ابن عربی نیز در بیشتر موارد مرکب از دو عنصر متقابل هستند که یکی از آن‌ها از مقام وحدت حق و دیگری از کثرت خلق حکایت می‌کند و هر دو به نوعی دو روی یک سکه محسوب می‌شوند. ده استعاره رایج در آثار او که بعدها به کتاب‌های پیروانش راه یافت، عبارت‌اند از آینه و عکس، نور و سایه و مشتقات آن‌ها، آب و اشکال گوناگون آن، می و ساغر، دانه و

درخت، نقطه و دایره، عدد یک و سایر اعداد، حرف الف و سایر حروف، بیابان و سراب، صاحب لباس و لباس، این استعاره‌ها برخی طبیعی و برخی هندسی و حروفی بودند و به نوعی عنصر دوم آن‌ها، تفصیل یافته عنصر اول محسوب شده، از وحدت وجود حکایت می‌کند» (حیدری، ۱۳۹۷: ۱۶۵).

در ابیات زیر هم نورعلیشاه از استعاره‌های مرکب از دو عنصر متقابل استفاده کرده است:

دایره بر دایره افلاک ساخت	مرکز هر دایره از خاک ساخت
بافت به هم سلسله جزو و کل	یافت از آن مرتبه هر خار و گل
فاش و نهان هرچه بود در نظر	مظهر حسن‌اند همه سر به سر

(نورعلیشاه، ۱۳۹۸: ۱۵۴)

نورعلیشاه با به‌کاربردن استعاره‌های مرکب از دو عنصر متقابل، مفاهیم پیچیده عرفانی را برای مخاطبان ساده‌تر کرده است. این ساده کردن مفاهیم پیچیده و انتزاعی در قالب عناصر قابل تجسم و حسی، امروزه هم در شیوه‌های نوین آموزش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲-۲. آموزه‌های اخلاقی تربیتی

نورعلیشاه در جامع الاسرار تعالیم اخلاقی سعدی در گلستان و تربیت افراد جامعه را محور سخن قرار داده است و به کمک حکایات جذاب کوشیده تا تلخی پند و اندرز مستقیم را به شهد گوارایی تبدیل کند که خوانندگان به قدر ظرفیت خود از آن بنوشند و بهره گیرند؛ به گونه‌ای که در بیشتر حکایات جامع الاسرار علاوه بر مطالب عرفانی دارای نکاتی است که به قصد آموزش مسائل اخلاقی تربیتی بیان شده‌اند. از نظر نوع مخاطب، مخاطب این آموزه عام و خاص هر دو هستند.

آموزه‌های اخلاقی تربیتی جامع الاسرار را می‌توان به دو دسته سلبی و ایجابی تقسیم کرد:

۱. آموزه‌های سلبی شامل دعوت به خاموشی، دعوت به پرهیز از بدی، دعوت به ترک ستم به دیگران.

۲. آموزه‌های ایجابی شامل دعوت به سخن گفتن بموقع، دعوت به تفکر و تعقل، دعوت به قناعت، دعوت به خوبی و نیکی به دیگران، دعوت به عدالت‌ورزی.

۱-۲-۲. آموزه‌های سلبی

۱-۱-۲-۲. دعوت به خاموشی

یک بخش از جامع الاسرار، به فواید خاموشی اختصاص یافته است. در فواید خاموشی، نورعلیشاه حکایت صاحب‌دلی را بیان می‌کند که «هر قطره از زلال گفتارش بحری پر لآلی و هر ذره از پرتو رخسارش مهر لایزالی. چهره جمال بر نور جلال آراسته و آیینۀ جلال به جلوۀ بی‌جمال پیراسته. سخنش تشنگان را چشمه حیوان و کشتگان را حیات جاویدان. گاه به دیدۀ گریان گهر هجران سفتی و گاه با لب خندان خبر وصال گفتی.

از ضمیر خستگان گرد ملال	گاه می‌رُفتی به جاروب مقال
باده پیمودی ز مینای وصال	گاه اندر جام مخموران هجر
گوهر دانش به دامان کمال	هر دم از بحر فضیلت ریختی

چند روزی بگذشت. صیت فضلش منتشر گشت و قاضی بی‌خبران بر کمالش مخبر. آتش حسد در دل قاضی شعله کشیدن گرفت و باد غرور بر سر و رویش وزیدن. فرمود تا وی را در محکمه قضا آورده و ایرادی گرفته، مقتول نمایند.

که زبان پاسبان سر باشد	داند آن کس که باخبر باشد
بر دهان بند قفل خاموشی»	گر تو را هست عقلی و هوشی

(همان: ۱۶۸)

نورعلیشاه حتی در باب دیگری باز هم از فواید خاموشی سخن گفته است: «صاحب‌دلی را شنیدم در قصر تنهایی نشسته و در آمیزش بر رخ اغیار بسته... پیوسته قدم به عرصه مجاهده نهادی و ابواب مشاهده گشادی. سخن نگفتی جز به حلقه عرفان و قدم نزدی جز به دایره ایقان» (همان: ۱۷۸).

دعوت به خاموشی یکی از آموزه‌هایی است که بسیار مورد توجه عارفان در تمام دوره‌ها بوده است. «یکی از مهم‌ترین آموزه‌ها و اصول تربیتی صوفیه و مکاتب عرفانی، حفظ اسرار و پاسداشت حریم رازهای مگوست. عرفا و پیران طریقت، مریدان نوآموز و مبتدیان راه دشوار طریقت را بدان وسیله می‌آزمودند و صلاحیت آنان را می‌سنجیدند» (شفیقی و ظهیری، ۱۳۸۵: ۲۵). شاید به دلیل اهمیت خاموشی، مولانا جلال‌الدین بلخی

تخلص «خاموش» را برای خود برگزید. در گلستان سعدی هم که نورعلیشاه به آن توجه داشته، باب چهارم در فواید خاموشی است (سعدی، ۱۳۵۷: ۱۲۱). نورعلیشاه هم با نام‌گذاری بخشی از جامع الاسرار به فواید خاموشی و فراخواندن مخاطبان به آن، توجه خود را به این موضوع نشان داده است.

۲-۱-۲-۲. دعوت به پرهیز از بدی

نورعلیشاه با یادآوری این نکته که برگرفته از آیات قرآن کریم است (وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ زلزال: ۸) (همان: ۱۷۷) به مردم یادآوری می‌کند که خداوندی که عادل است نتیجه خوب و بد اعمال و ظلم آن‌ها را به خودشان برمی‌گرداند. بنابراین اگر کسی آزاری به دیگران برساند در حقیقت به خودش آزار رسانده است.

بی‌سبب بر هر که سنگی افکنی	فی الحقیقه بر سر خود می‌زنی
سود سنگ‌انداز غیر از سنگ نیست	وآن رخس جز خون سرخی رنگ نیست
سنگ را بگذار و سنگین‌دل مباش	خود به خونریزی خود مایل نباش
می‌زنی سنگ عداوت تا به کی	می‌نهی طرح شقاوت تا به کی

(همان: ۱۷۹)

۳-۱-۲-۲. دعوت به ستم نکردن به دیگران

نورعلیشاه بارها به این موضوع مهم اشاره کرده است. از جمله در حکایت «عنکبوتی که در دام خود بمرد»، در قالب حکایت بیان می‌کند که اگر کسی قصد ستم به دیگری را داشته باشد، روزی همچون عنکبوت در تارهای ستم خود گرفتار خواهد شد. بنابراین از خواننده اثرش می‌خواهد برای دیگران دام نهد تا در قیدوبند گرفتار نشود: «عنکبوتی که در گوشه بام از مشقت تمام تاری چند بر یکدیگر تافته بود و دام پرشکنجی با هزاران رنج بافته، خواست تا مگسی صید نماید، اما خود به قید درآمد، چندان که سعی در آزادی کرد بر گرفتاری افزود. عاقبت از دامی که نهاده بود، کامی نبرد و خود به دام افتاده، ناگاه بمرد.

جانوری جانوری را به دام	خواست کند صید به صد اهتمام
صید به کف نامده خود صید شد	حلقه دامش به قدم قید شد
قید منه تا نهی پا به قید	صید مکن تا نشوی خویش صید

باز کن آخر تو به عبرت نظر / بین که چه شد عاقبت جانور»
(همان: ۱۷۹)

۲-۲-۲. آموزه‌های ایجابی

۱-۲-۲-۲. دعوت به سخن گفتن بجا و بموقع

در یکی از حکایت‌های جامع‌الاسرار که یادآور دیباچه گلستان سعدی است (همان: ۳۱)، همچون هنگامی که شیخ اجل سعدی، مصلحت می‌بیند که در نشمین عزلت نشیند و دامن از صحبت فراهم چیند، نورعلیشاه نیز تصمیم می‌گیرد که بعد از آن خاموشی پیشه کند اما یکی از دوستانش او را به سخن گفتن تشویق می‌کند و نورعلیشاه نیز در وضعیتی مشابه با سعدی در گلستان، می‌پذیرد که سخن بگوید. «سخن گفتن به مصلحت مه‌ری‌ست ذره‌پرور.

خموشی گرچه بحری پر لالی است / به وقت مصلحت اندر سخن کوش»
(همان: ۱۶۹)

همچنین نورعلیشاه در جایی دیگر از جامع‌الاسرار چنین نصیحت می‌کند:

در میان دو کس که بینی جنگ / تا توانی به صلح کن آهنگ
شربتی راستی میان آور / سخن خیر بر زبان آور
آب سردی به روی آتش ریز / ورنه زود از زبانه‌اش بگریز
(همان: ۱۷۰)

این ابیات از نورعلیشاه یادآور این اشعار از گلستان سعدی است:

میان دو کس جنگ چون آتش است / سخن چین بدبخت هیزم‌کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل / وی اندر میان کوربخت و خجل
(همان: ۱۷۴)

۲-۲-۲-۲. دعوت به تعقل و تفکر

یکی از آموزه‌های اخلاقی تربیتی جامع‌الاسرار، دعوت مخاطب به تفکر و دوری از جهل و غفلت است که سرچشمه گرفتاری‌های آدمی است:

خیز و ز گوش خرد پنبه غفلت در آر / کن ز لب کاملان در سخن گوشوار
بیخ جهالت بکن تخم تعقل بکار / تا رسد زین چمن نخل تمنا به بار
(همان: ۱۶۹)

این موضوع که عارفی همچون نورعلیشاه که قطب یک سلسله با مریدان بسیار است، برخلاف آنچه درباره عارفان مشهور است، مخاطبان و مریدانش را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند، نکته بااهمیتی است که می‌تواند برخی قضاوت‌ها درباره عقل‌ستیزی عرفا را تغییر دهد و مشخص شود که در بین عارفان افرادی هم وجود داشتند که عقل‌ستیز نبوده‌اند.

۲-۲-۳. دعوت به قناعت

یکی از آموزه‌های عارفان حقیقی دعوت عملی به ترک حرص و طمع با قناعت است. زندگی زاهدانه و دوری از ظواهر و تجملات دنیا که موجب غفلت از حقیقت و هدف زندگی است، در آثار تمام عارفان جلوه‌ای خاص دارد. نورعلیشاه هم به قناعت توجه ویژه داشته، به طوری که بخشی از جامع الاسرار را به قناعت اختصاص داده است.

«بنیاد آتش جوع خرمن شکیبایی را سوخت و شعله شکایت بر جاننش برافروخت» (همان: ۱۷۴).

چيست دنيا كهنه‌زال پرفنى	خوش نشسته هر زمان بر دامنى
صورتى بنمايد و پنهان كند	عالمى را واله و حيران كند
حجله‌ها سازد كه دامادى كنيـد	دست و پا كويد كه دلشادى كنيـد
دل نـگه دار از فريب اين عـجوز	بهر وصلش ز آتش حرمان مسوز

(همان: ۱۷۳)

۲-۲-۴. دعوت به خوبی و نیکی به دیگران

یکی از آموزه‌های مهم اخلاقی تربیتی جامع الاسرار دعوت مخاطبان به نیکی کردن به دیگران است؛ زیرا نورعلیشاه معتقد است که هر که به خدا یقین داشته باشد می‌داند که «آنچه بکارد همان بردارد و بد نکند هر که خیر دارد.

آنكه خبر دارد از عدالت سلطان	تخم بكارد نكو به مزرع اعمال
زانكه هر آن چیز حاصلش شود از زرع	هست نتیجه ز تخم در همه احوال
تخم بدى هر كه كشت بار بدى دید	وانكه نكو كشت تخم، گشت نكو حال»

(همان: ۱۷۸)

چند روزى هم محبت پيشه كن	از حساب رستخيز اندیشه كن
--------------------------	--------------------------

(همان: ۱۷۹)

۵-۲-۲. دعوت به عدالت‌ورزی

نورعلیشاه به مقوله عدالت به حدی توجه داشته که یک بخش از اثر مختصر خود را «حکایت در نواسنجی عدالت» نام‌گذاری کرده است. در بیان ارزش عدالت، واقعه‌ای را که برای خودش اتفاق افتاده، بیان می‌کند. نورعلیشاه روزی به قبرستانی در گذر بوده و در بحر آفرینش غوطه‌ور و درباره عدالت خداوند می‌اندیشیده است که در این احوال، «ناگاه کودکی با صوتی حزین از گوشه‌ای، لب معجز بیان به ترنم باز کرد و به خواندن کلام مبین آغاز که "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ" دل از استماع آن سراپا گوش شد و از نشانه صهبای حقیقت مدهوش. ظلمت شک به نور یقین زایل شد و حجت منکران دین مبین باطل.

شکر کز اعجاز کلام مبین	تافت به دل پرتو نور یقین
وسوسه شک به یقین دور شد	سینه از آن آینه نور شد
نور یقین تافت در اقصای دل	گشت به جان مذهب حق را سجل

پس هرکه را از ترانه عدالت نغمه‌ای به گوش آمد و از خمخانه حقیقت جرعه‌ای نوش کرد، از دارالوسوسه شک به مصطبه یقین درآمد و خیالات باطل را همه از دل فراموش کرد. آنگه در مزرعه روزگار جز تخم محبت نپاشد و دل صاحب‌دلان به تیشه عداوت نخراند» (همان: ۱۷۷-۱۷۸).

۳-۲. آموزه‌های عرفانی صوفیانه

۱-۳-۲. مخاطبان خاص آموزه‌های عرفانی صوفیانه

در جامع الاسرار، آموزه‌های عرفانی صوفیانه پررنگ‌ترین آموزه است. تمام حکایات این اثر، دارای نمونه یا نمونه‌هایی از آموزه‌های عرفانی صوفیانه هستند. نورعلیشاه پیشوای مشهور طریقه نعمت‌اللهیه در اوایل عصر قاجار است که یکی از فرقه‌های مهم تصوف در آن دوره بوده‌اند، به همین دلیل در کلام وی استفاده از لغات و اصطلاحات مربوط به تصوف فراوان است. در حقیقت، اصلی‌ترین دلیل نگارش این اثر آموزش مفاهیم عرفانی و صوفیانه بوده است که در حقیقت برای آموزش علاقه‌مندان عرفان و تصوف به‌ویژه فرقه نعمت‌اللهیه به نگارش درآورده است. به همین دلیل در جامع الاسرار بارها به واژگانی مانند مرید، صوفی،

خرقه، صوف، عارف، درویش، صاحب‌دل، قطب، حلقه، صحبت و ذکر برمی‌خوریم.

۲-۳-۱. توصیف صوفی و عارف حقیقی

در این آموزه، نورعلیشاه عارف حقیقی را به مخاطب شناسانده است. از نظر نورعلیشاه، کسی عارف و صوفی واقعی است که آراسته به صفات الهی باشد و هوا و هوس را کنار گذاشته باشد و حتی آماده ترک سر و جان‌فشانی در راه حق باشد:

«صوفی را که خرقه از صوف است	با صفات خدای موصوف است
مرد حق تا که ترک سر نکند	خرقه صوفیان به بر نکند
رو بکن صوف صوفیان از بر	یا هوا و هوس بنه از سر

(همان: ۱۷۱)

نورعلیشاه از عارف و صوفی حقیقی به نام «صاحب‌دل» یاد می‌کند. وی ویژگی صوفی راستین را صاف و بی‌رنگ بودن و صفای باطن می‌داند به طوری که دیگران می‌توانند باطن خود را در آینه وجود او ببینند:

سخن صوفیان صاحب‌دل	همچو آینه صاف و بی‌رنگ است
صورت خویش اندر آن بیند	هر که با رنگ و هر که بی‌رنگ است

(همان: ۱۷۳)

۲-۳-۲. دعوت به کنار گذاشتن استدلال برای شناخت حق

نورعلیشاه در اواسط جامع الاسرار، حکایتی را بیان می‌کند که خود در آن ماجرا شاهد مجادله و مناظره اصحاب فلسفه درباره ماهیت هستی بوده است. وی در پایان حکایت، حاضران را دعوت به ترک مجادله بر سر الفاظ و علوم ظاهری می‌کند و اختلاف‌ها را همچون سایر عارفان ناشی از رنگ‌ها و کثرت می‌داند و آن‌ها را به توجه به وحدانیت و یگانگی هستی‌بخش فرامی‌خواند: «وقتی می‌گذشتم به شهری. رسیدم ناگاه به نهری. دو طایفه را دیدم بر کنار نهر نشسته و عقد مکالمه بر میان بسته. همه در مجادله مسکوب و به معادله منسوب. تیغ زبان در معرکه بیان کشیدم و سبب مهلکه یک به یک پرسیدم. بعضی آب را موج می‌گفتند و برخی موج را آب... یکی می‌گفت وحدت در کثرت است. دیگری می‌گفت کثرت در وحدت. لالی متأللی از مثقب فکرت سفتم و قفل معانی به کلید بیان

گشوده، گفتم:

از نظر بحر و موج و آب و سراب	کثرت و وحدت و سؤال و جواب
همه را یک طرف بیندازید	سربه وحدانیت برافرازید
گر همه گل و گر همه خار است	اثر رنگ و بوی آن یار است
دست شوید از همه رنگی	رو نماید سوی بی‌رنگی
تا بیاید سرّ آب همه	رخ بتابید از سراب همه
جز وحیدی که هست جانانه	کثرت و وحدت است افسانه»

(همان: ۱۶۹)

با توجه به ابیات بالا به نظر می‌رسد با وجود علاقه و آشنایی نورعلیشاه به فلسفه و روش عقلی برای شناخت خداوند و مباحث معرفتی ولی منحصر بودن به روش عقلی را کافی ندانسته و طریق تزکیه دل و عرفان را برای شناخت حق، بر استدلال محض، برتری داده است.

۳-۱-۳-۲. دعوت به عشق‌ورزی

برجسته‌ترین مفهومی که در جامع‌الاسرار دیده می‌شود، عشق است که از دیباچه آغاز شده و در حکایات ادامه می‌یابد؛ به طوری که جامع‌الاسرار را در یک کلام می‌توان «عشق‌نامه» نامید. این تکرار واژه عشق هر بار در قالبی به کار برده شده که آن را ملال‌آمیز نمی‌کند. «حسن ازل را آینه در جیب و صورت اعیان در غیب بود. از آنجا که تقاضای حسن را تاب مستوری نیست و تمنای عشق را طاقت صبوری نه، آفتاب جهان‌افروز حسن از مطلع کرشمه و ناز طالع گردید و برق جان‌سوز عشق از ملمع عجز و نیاز لامع، جلوۀ ذرات کونیه از مکمن غیب ظاهر شد و ظهور تجلیات ذات و صفات در مظاهر بعضی را دست عشق گریبان چاک کرد و برخی را جلوۀ حسن بسته فتراک... عشق نماینده حسن است و حسن پیدا کننده عشق» (همان: ۱۵۵).

نه فقط عشق حقیقی، بلکه عشق مجازی هم در جامع‌الاسرار نمود زیادی دارد. طولانی‌ترین حکایت در این رساله مختصر به داستان عاشقان اختصاص یافته است. در «حکایت چندربدن» پسری به نام «مهیاری» عاشق دختری هندو به نام «چندریدن» می‌شود و از شدت عشق و علاقه، دیوانه می‌گردد و پس از ماجرای طولانی، در انتهای حکایات

هنگامی که به دیدار معشوق می‌رسد، قالب تهی می‌کند و معشوق هم پس از عاشق در این دنیا باقی نمی‌ماند و به عاشق می‌پیوندد (همان: ۱۵۵-۱۶۰) یا «حکایت غلام و دانه یاقوت» که روایتگر عشق دلداده‌ای است که جان بر سر عشق غلام زیاروی پادشاه می‌گذارد و تنها دانه یاقوتی از خاکستر وجودش به جا می‌ماند (همان: ۱۶۰). مؤلف از تمام این حکایات عاشقانه برای طرح مباحث عرفانی استفاده کرده است:

هرکس که شهید راه جانان گردد از بند جهان برآید و جان گردد
گیرد دیت خویش ز جانان، جانان و ندر دو جهان قرین جانان گردد
(همان: ۱۵۹)

غزالی در *کیمیای سعادت*، محبت را از منجیات دانسته و نوشته است: «دوستی حق تعالی عالی‌ترین مقامات است و مقصود همه مقامات این است» (غزالی، ۱۳۶۱: ج ۲، ۵۶۹). صوفیه که هدف خلقت را محبت و عشق‌ورزی می‌دانند، محبت به انسان را زمینه‌ساز محبت به خداوند به شمار می‌آورند؛ این گونه است که در تفکر صوفی، تعلیم هم با محبت گره می‌خورد و در حقیقت آداب شناخت و خودسازی و حقیقت‌جویی همگی برگرفته از عشق و برای وصول به محبت است (ممتحن، ۱۳۹۳: ۱۳۵).

اهمیت عشق‌ورزی به حدی است که حافظ شیرازی سالکی را که از نعمت عشق برخوردار نیست همچون کسی می‌داند که بدون وضو به طواف کعبه دل مشغول شده است:
حافظ هرآنکه عشق نورزید و وصل خواست احرام طوف کعبه دل بی‌وضو بیست
(حافظ، ۱۳۵۰: ۲۱)

۲-۳-۱. دعوت به مرگ اختیاری

نورعلیشاه از مضمون احادیث معصومین^(ع) در *جامع الاسرار* استفاده کرده، آنجا که نوشته است: «تا انسان در حالت بشریت است و اثری از شهوت در او باقی است، اسیر کمند کثرت است و از آزادی وحدتش خبر نیست؛ زیرا که تا کسی قبل از مردن اضطراب به اختیار نمیرد و شیشه هستی را به سنگ فنا نشکند، در مصطفی توحید جام بقا نگیرد» (نورعلیشاه، ۱۳۹۸: ۱۷۲). در کتاب‌های عرفانی عبارت «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را به‌عنوان حدیثی از پیامبر اکرم^(ص) نقل می‌کنند (آملی، ۱۳۶۸: ۳۷۸). نورعلیشاه نیز خوانندگان جامع

الاسرار را به رها کردن شهوت‌ها و ترک لذت‌های بشری، پیش از مرگ اجباری دعوت می‌کند. حکایت «دیوانه و خیالات خوش» نمونه‌ای از این نوع آموزه است. هنگامی که دیوانه در بالای درخت با اره شاخه‌ای را که بر روی آن نشسته می‌برد، صاحب‌دل این‌گونه نصیحتش می‌کند:

ای قضا را به جان شده هم‌دوش	با قدر گشته دست در آغوش
پای بر فرق هر نهال منه	تکیه بر بالش و بال مده
اره بردار و پند من بشنو	بیخ خود برمکن سخن بشنو
گوش دیوانه پند درنگرفت	بیخ ببریبد و آه برنگرفت
تا که افتاد سرنگون بر خاک	سینه مجروح گشت از خاشاک

عاقبت بیخ شادمانی را با اره نادانی برید و نهال دردمندی را در دل مستمند نشانید. چون دید ساعد توانایی مجروح شد... پای طاعت در راه ارادت نهاد... روی تمنا به سوی صاحب‌دل کرد و آینه دیده به دیدارش مقابل... صاحب‌دل فرمود:

غسلی بکن و ساز ز خود دغدغه پاک	پس جامه به تن همچو کفن می‌کن چاک
گر رسم و ره منزل من می‌پرسی	مردن بودم رسم و کفن در دل خاک

دیوانه چون این سخن بشنید جامه بر تن بدرید، ساز مردن ساز کرد و گور کردن آغاز. پس در آب دیده غسل کرده، کفن درپوشید و مردوار سر به لحد نهاده، پا به دامن خاک کشید. قضا را سواری بر مرکب جلادت نشسته، دبه روغنی در دست داشت. علم ندای هل من اجیر برافراشت که هرکه این دبه را به خانه برساند صد دینار از خزانه من اجرت بستاند. دیوانه چون ندای او به گوشش خورد بی‌اختیار با خود رو در رو سخن آورد که اگر نمرده بودم از این سودا می‌بودم. آواز دیوانه را سوار بشنید و عنفاً از گور بیرونش کشید» (همان: ۱۶۵). ادامه داستان همان ماجرای معروف کوزه روغن است که فردی در خیال خود با اجرت تحویل کوزه روغن، صاحب ماکیان و سپس گوسفندان و خانواده و پسری می‌شود و هنگام تنبیه پسر خیالی، کوزه از دستش می‌افتد و می‌شکند و تمام خیالاتش به باد می‌رود. نورعلیشاه از این داستان برای متنبه کردن مخاطبان استفاده کرده و چنین نتیجه گرفته است:

این حکایت وصف حالی شد بیان
کز شراب فکر باطل روز و شب
خانه‌ها سازد پس از وهم و خیال
ناگهان آن دبه افتد بشکند
گر تو را هوشی ست رو کنجی بمیر
ای خوش آن کو مرد و این دبه شکست

از برای مردمان این زمان
مست و لایعقل به لهند و لعب
بر دل و بر جان نهد بار عیال
جمله را بنیاد هستی برکند
تا توانی دبه‌اش بر سر مگیر
گشت خاموش و ز هر رنجی برست
(همان‌جا)

۲-۳-۱-۵. دعوت به ترک نزاع و مجادله‌های بیهوده بین اهل تصوف

ترک جنگ و نزاع و کنار گذاشتن رنگ‌ها و نیرنگ‌ها، یکی از کلمات کلیدی در جامع الاسرار است. دعوت به دوری از نزاع و کشمکش در میان خود اهل تصوف موضوع مهمی است که مورد تأکید نورعلیشاه بوده است.

«در این میخانه جامی گر کنی نوش
شوی آسوده از هر بود و رنگی
نماند نیک و بد را خود مجالی»

کنی بود و نبود خود فراموش
نشینی فارغ از هر صلح و جنگی
ز رنج و راحت نبود ملالی»
(همان: ۱۶۲)

پای بی‌رنگی چو آید در میان
لیک تا در دل بکاری تخم رنگ
این همه رنگ تو اندر کف دلا
دست و پا را زین حنا کن شستشو
تا ز بند هجر آزادت کند

رنگ و نیرنگی همه شد بر کران
حاصلی جز رنگ کی آری به چنگ
یک دو روزی بیش نبود چون حنا
رنگ را بگذار و بی‌رنگی بجوی
در کمند وصل دل شادت کند
(همان: ۱۶۵)

پیش از نورعلیشاه عارفان دیگری همچون جلال‌الدین مولوی هم از کنار گذاشتن رنگ‌ها و اختلافات و دوری از نزاع سخن گفته بودند. در مثنوی معنوی درباره این موضوع آمده است:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد
موسیقی با موسیقی در جنگ شد

چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی / موسی و فرعون دارند آشتی
(مولوی، ۱۳۸۰: ۱۱۲)

۲-۳-۱. دعوت به ترک ریاکاری و توجیه‌های فسادانگیز

نورعلیشاه در «حکایت درویش» ماجرای فردی را بیان می‌کند که با ظاهر صوفیانه مرتکب گناه کبیره‌ای می‌شود و آن را با عبارات و اصطلاحاتی که در بین عرفا مطرح است، توجیه می‌کند. این فرد می‌تواند نمونه‌ای از صوفیان این گونه باشد که آفت اهل تصوف بوده‌اند و مایه عذاب عارفان حقیقی: «یکی را دیدم کسوت درویشان در بر و از وصف ایشان بی‌خبر. در قریه‌ای از عراق...» (همان: ۱۷۰). نورعلیشاه از ارتباط نامشروع این فرد با همسر برادرش مطلع می‌شود و به وی می‌گوید: «گفتم ای صوفی ناصاف و ای کافر بی‌انصاف، مگر از خدا بی‌خبری و اندیشه روز حساب نیست؟ این زوجه برادر توست. با او هوس بازی تو از چیست؟ گفت: خاموش که مقام وحدت است و هنگام فرصت، در میان من و برادر جدایی نیست. دو تن که لَحْمُکَ لَحْمِی شدند، یکی است. گفتم اکنون برخیز و در پناه توبه گریز که فضله شیطان خوردی و عرض موحدان بردی. ختم رسل محمد مصطفی^(ص) با علی مرتضی علیه التَّحِیة و الثَّنَا که لَحْمُکَ لَحْمِی بودند و در توحید مسلم چرا هرگز از ایشان چنین فعلی به ظهور نرسید؟... همانا که تو دزدی و کسوت پاکان را از ناپاکی در بر کرده تا راه مسلمانان بزنی. بهتر آن است که خرقة درویشان را که جامه تسلیم و رضاست از تن برکنده، من بعد دام تزویر نیفکنی.

«ای به بر کرده خرقة تلبیس / می‌خوری چند فضله ابلیس
دست از این طوره‌های بد بردار / مرد حق را نباشد این اطوار
رو بکن صوف صوفیان از بر / یا هوا و هوس بنه از سر»
(همان: ۱۷۱)

درباره آبشخور عبارت «لَحْمُکَ لَحْمِی» که نورعلیشاه در حکایت بالا آورده است و به مقام و منزلت حضرت علی^(ع) اشاره دارد، شیخ صدوق به نقل از ابن عباس آورده است که: رسول خدا^(ص) به علی بن ابیطالب فرمود: «یا عَلِیُّ اَنَا مَدِیْنَةُ الْحِکْمَةِ وَ اَنْتَ بَابُهَا وَ لَنْ تُؤْتِی الْمَدِیْنَةَ اِلَّا مِنْ قِبَلِ الْبَابِ. وَ کَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یُحِبُّنِی وَ یُبْغِضُکَ! لِاِنَّکَ مِنْی وَ اَنَا مِنْکَ!»

لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي، وَ رُوحُكَ مِنْ رُوحِي؛ وَ سَرِيرَتُكَ مِنْ سَرِيرَتِي، وَ عَلَائِيَّتُكَ مِنْ عَلَائِيَّتِي؛ وَ أَنْتَ إِمَامٌ أُمِّي» (قندوزی، ۱۳۹۲: ۲۸)؛ ای علی، من شهر حکمت هستم و تو در آن شهر هستی و هیچگاه نمی‌توان وارد در شهری شد مگر از سوی در آن شهر و دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد و بغض تو را در دل. زیرا تو از من هستی و من از تو هستم. گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من است و روح تو از روح من است و تو امام امت من می‌باشی.

سایر عرفا از جمله سنایی و حافظ شیرازی هم اشعار زیادی در تقبیح ریاکاری برخی از صوفیه و تحسین یکرنگی دارند:

خرقه‌پوشان مزور سیرت سالوس و زرق خویشان را سخره قیماز و قیصر کرده‌اند

(سنایی، ۱۳۹۰: ۱۰۹)

غلام همت دردی‌کشان یکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل‌سینند

(حافظ، ۱۳۵۰: ۱۳۴)

۲-۳-۲. مخاطبان عام آموزه‌های عرفانی صوفیانه

رساله جامع الاسرار به دلیل آنکه همچون گلستان سعدی با وجود مسجع و آهنگین بودن از سادگی و شیوایی برخوردار بوده، این ظرفیت را داشته است که مردم عادی و خوانندگان غیرصوفی را هم جذب کند. به همین دلیل نورعلیشاه از این فرصت برای فراخواندن عوام به ترک آزار و اذیت صوفیان استفاده کرده است.

۲-۳-۲-۱. دعوت عامه به ترک آزار عارفان

نورعلیشاه در حکایت «سنگ زدن بر صاحب‌دل»، در حقیقت گوشه‌ای از واقعیت‌های روزگار خود را بازگو می‌کند و آزار و اذیت‌های عوام الناس را که گاهی اوقات به تحریک برخی صورت می‌گرفت، به تصویر می‌کشد. در حکایت ذکرشده، نورعلیشاه با شوق به زیارت صاحب‌دلی- چنان‌که اشاره شد در کلام نورعلیشاه منظور از صاحب‌دل صوفی و عارف است- می‌رود اما مقابل خانه صاحب‌دل، شارب الخمری را می‌بیند که از روی دشمنی به صاحب‌دل که در حال نماز خواندن است، سنگ می‌زند. «نصیحت گفتمش نشنید. ملامت کردمش رنجید. زبان به درشتی گفتن باز و سنگ جفا بر اهل وفا انداختن آغاز. بی‌خبر از

آنکه چاه‌کن همیشه در چاه است و راهزن گمراه. خواست تا سنگی بر صاحب‌دل اندازد و وی را بی‌گناه مقتول سازد» (همان: ۱۷۹) که سنگ به جایی خورده به خود سنگ‌انداز برمی‌گردد و سرش می‌شکند. «چون سر شکست و خون فرو ریخت، بی‌اختیار دست تضرع گشود و به دامن معذرت آویخت. چون هدف ندامت شد و از کردار زشت بازگشت، صاحب‌دل را بر وی رحمت آمده از سر تقصیرش گذشت.

رو مزن ای بی‌خبر سنگ جفا بی‌سبب بر فرق مردان خدا
اینقدر بر خود مگردان عرصه تنگ خود به دست خود مزن بر فرق سنگ
تا توانی صاحب تعظیم باش پیش مردان خدا تسلیم باش»
(همان: ۱۷۸-۱۷۹)

۲-۲-۳-۲. دعوت به ترک دنیا و مادیات

نورعلیشاه در جامع‌الاسرار همان‌گونه که مریدان و سالکان طریق عرفان را به مرگ اختیاری دعوت می‌کند، عامه مردم را که از نظر معنوی در مراتب پایین‌تری از عارفان قرار دارند، به ترک مادیات دنیوی ترغیب می‌کند. در حقیقت ترک مادیات دنیا مرحله مقدماتی برای رسیدن به مرحله مرگ اختیاری است. نورعلیشاه در «حکایت مرموزه» دنیا را به دختری زیبا تشبیه کرده که به عاشقان خود حتی نظر نمی‌کند اما شیفته عارفانی است که به او اعتنا هم نمی‌کنند: «عارفی دید دنیا را در عالم رؤیا، دختر جمیله‌ای با قامت رعنا، داغ‌هایش بر جبین مبین و جراحی‌ها بر پشت پای نگارین. پرسید که این داغ چراست؟ و این جراحی از کجاست؟ گفت: بسیاری جوانمردان هستند که از شراب قرب الهی مست‌اند... چندان که باب طلب به خواستگاری ایشان می‌گشایم و جبین مبین بر زمین تمنا می‌سایم، باری نظر ملاطفت جز به کراهت نمی‌گشایند و قبول مزاحجت و مواصلت من نمی‌نمایند. چون مرحم و صلح از ایشان حاصل نیست، داغ‌های چنین بر جبینم باقی است. بسیاری از نامردان می‌باشند که تخم محبت من در دل می‌پاشند... پیوسته به طلبکاری من مسرورند و از مقام قرب ذوالمنن دور... نه ایشان را از مواصلت سودی است، نه مرا از ملاطفت ایشان بهبودی. جراحی که از پای من روان است از اثر بوسه‌ریایی و جبین‌سایي ایشان است.

آری آری آنکه مرد حق بود از غم دنیای دون مطلق بود
خود نپوید راه جز راه هدا رو نیارد جز به درگاه خدا
وآنکه از دنیای دون مسرور شد از مقام قرب ایزد دور شد
گر تو را هست ای پسر هوشی به سر از غم دنیای فانی واگذر
رخ بتاب از مکر این فرهادکش گرچه شیرین است باشد روترش»
(همان: ۱۷۳-۱۷۴)

۳-۲-۳. در نومییدی بسی امید است

نورعلیشاه در حکایت «ایمان آوردن هندو» بیان می‌کند که در یکی از سفرها، زمانی که از فرط تشنگی یارای برخاستن نداشته، فردی سبویش را پر می‌کند اما در اثر زمین‌لرزه سبو می‌شکند و نورعلیشاه از شدت غم و غصه، شعر جانشوزی می‌گوید. از قضا طایفه‌ای از هندوها که همان حوالی بودند، صدای او را می‌شنوند: «رئیس طایفه هندو را از آتش این سخن شعله در سر گرفت و دیده جان به نور ایمان منور. دل از ظلمتکده کفر برگرفت. معلوم شد که درستی سبو در شکستن آن بود و زلال امید در چشمه نومییدی پنهان.

ز نومییدی بسی امید خیزد ز جیب تیره شب خورشید خیرد
شهید عشق جانان زنده باشد پس از هر گریه‌ای صد خنده باشد
گرت به آب حیوان هست کامی بود سرچشمه‌اش در تشنه‌کامی
(همان: ۱۶۴)

نورعلیشاه با بیان این حکایت توجه مخاطب را به این موضوع جلب می‌کند که گاهی حوادث ناگوار، مقدمه یک اتفاق خوشایند هستند. بنابراین انسان نباید ناامید شود. در ابیات بالا مصراع «ز نومییدی بسی امید خیزد» یادآور بیت زیر از مثنوی لیلی و مجنون نظامی گنجوی است که به صورت ضرب‌المثل درآمده است. هنگامی که پدر مجنون او را نصیحت می‌کند:

«نومید مشو ز چاره جستن کز دانه شگفت نیست رستن
در نومییدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است»
(نظامی، ۱۳۶۹: ۵۲)

پیش از نظامی هم مضمون این سخن بارزش در حدیثی از حضرت علی^(ع) که امام صادق^(ع) از ایشان نقل کرده‌اند، وجود داشته است: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ خَرَجَ يَتَّبِسُ لِأَهْلِهِ نَارًا فَكَلَّمَهُ اللَّهُ وَرَجَعَ نَبِيًّا وَخَرَجَتْ مَلَكَهَ سَبِيًّا كَافِرَةً فَأَسْلَمَتْ مَعَ سَلِيمَانَ وَخَرَجَ سَحْرَةَ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ» یعنی نسبت به آنچه امید نداری امیدوارتر از آنچه به آن امید داری باش؛ زیرا موسی بن عمران از شهر خارج شد تا برای امتش از خدا طلب آتش کند، خداوند با او سخن گفت و به‌عنوان رسالت مراجعت کرد، ملکه سبا نیز کافر از شهر خارج شد ولی نزد سلیمان مسلمان شد و جادوگران فرعون برایش طلب عزت می‌کردند ولی خودشان با ایمان بازگشتند (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲۲۷).

۳. شگردهای تعلیمی در جامع الاسرار

نورعلیشاه آموزه‌های تعلیمی خود را با استفاده از دو روش مستقیم و غیرمستقیم به مخاطب آموزش داده است. هرکدام از این دو روش، با به‌کارگیری شگردهایی صورت گرفته است:

۳-۱. شگردهای روش غیرمستقیم

۳-۱-۱. آموزش از طریق قصه‌گویی

استفاده از شیوه داستان‌پردازی و قصه‌گویی، به‌دلیل جاذبه داستان برای مخاطب، سبب شده که به‌عنوان یکی از بهترین روش‌های تعلیم و تربیت کاربرد فراوانی داشته باشد. در این شیوه به‌طور غیرمستقیم، مفاهیم اخلاقی و تربیتی به مخاطب آموزش داده می‌شود. در آموزه‌های عارفان نیز استفاده از این شیوه مرسوم بوده است. «در تعلیم همگانی تصوف و عرفان، نقل و روایات تمثیل، استفاده از روایت داستانی بیشتر مورد توجه بوده است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۱۱). نورعلیشاه هم از اهمیت این موضوع آگاه بوده، زیرا در این رساله به قصه‌گویی در حکایات توجه وافری داشته است.

برای نمونه در حکایت «تصویر در دیوار کلیسا» نوشته است: «وقتی گذشتم در کلیسایی، رسیدم به کاخ ترسایی. دو تصویر دیدم بر دیوار. آن یکی را در چشم خالی بود و

دیگری را در سر شاخی. هر دو مقابل ایستاده و انگشت ایما گشاده. با خود گفتم این دو نقش عجیب بی حکمتی نیست. باید دانست که ایمای ایشان در چیست؟ ساعتی سر به جیب تفکر فرو کردم. شفایی از آن حاصل کردم. معلوم شد که زبان ملامت گشوده و کمر عداوت بسته، بی خبر از معیوبی خود، در مقام عیب‌جویی نشسته. یکی خال ظاهر می‌کرد و یکی شاخ. هر دو به هم از نادانی در جدل گستاخ» (نورعلیشاه، ۱۳۹۸: ۱۶۲).

نورعلیشاه در قالب حکایت بالا و با بیان یک داستان کوتاه، زشتی چشم فرو بستن از عیوب خود و دیدن عیوب دیگران را بیان کرده و به گونه‌ای غیرمستقیم از خواننده خواسته است که به جای توجه کردن به کاستی‌های اطرافیان، متوجه عیوب خود و رفع آن‌ها باشد.

۳-۱-۲. آموزش از طریق گفت‌وگو بین شخصیت‌ها

نورعلیشاه در برخی حکایات از طریق گفت‌وگو بین شخصیت‌های داستان مطالبی را که در نظر داشته، به مخاطب آموخته است. حکایت «درویش» نمونه‌ای از این نوع آموزش است. در این حکایت، گفت‌وگوهای بین نورعلیشاه و درویش حاوی نکات اخلاقی و آموزه‌های عرفانی است. هنگامی که درویشی بعد از دچار شدن به گناه کبیره‌ای از خواب غفلت بیدار شده، توبه می‌کند و به دیدار نورعلیشاه می‌رود: «سجده شکر به جای آورده، شرح واقعه نمود. گفتم: از تو چه خطا سرزده بود که در این مهلکه پا نهادی و هدف ناوک بلا شده، گمان هوس گشادی؟ زبان انکسار باز کرد و سیلاب سرشک از دیده آغاز. گفتم: سال‌ها در دل ذکر خدا می‌کردم و در صحبت صاحب‌دلان به سر می‌بردم. جز فکر خدا نبودم اندیشه‌ای و جز شیوه اطاعت نبودم پیشه‌ای. پیوسته در حلقه موحدان به سر می‌بردم و سخن می‌گفتم و گوهر توحید به الماس تجرید می‌سافتم. در نهایت سخن به جایی رسید که گفتم منم قطب الزمان و صاحب دوران! باد نخوت وزیدن گرفت و آتش شهوت زبانه کشیدن. دامن عصمت از کف رها شد و گریبان عفت بر تن چاک. نه عقل ممیز را تمیزی و نه مدرک را قوه ادراک. شراره شره بر دل غالب شد و دل به هوا و هوس طالب. الحمدلله در کرم باز بود و ملک قدم بی‌انباز. صاحب‌دلی رسید و از چنگ نفسم رهانید» (همان: ۱۷۱-۱۷۲). در این حکایت، نورعلیشاه عاقبت غرور و تکبر ناشی از عبادت را از طریق گفت‌وگوهای بین راوی و درویش، به مخاطب اثر، نشان داده و به شیوه غیرمستقیم او را از نخوت و غرور بازداشته است.

۳-۱-۳. آموزش از طریق مناجات

یکی از شگردهای آموزش غیرمستقیم مؤلف جامع الاسرار، بیان تعالیم عرفانی از طریق مناجات است. در حقیقت آنچه را قصد داشته به مخاطبان اثرش بیاموزد، در قالب دعا و مناجات طرح کرده است. مانند نمونه‌های زیر:

«الهی! ... مرا از چنگ هر رنگ و بویی آزاد کن و به چنگ بی‌رنگی دلشاد تا هر نیک و بدی که بینم، از خود بینم و هر رنج و راحتی که پیش آید همه بر خود گزینم. نی غلط گفتم. هر که از بادۀ بی‌رنگی جرعه نوش کرد، بود و نبود خود به‌کلی فراموش کرد. آنجا نیک و بد را چه مجال و از رنج و راحت چه ملال» (همان: ۱۶۲).

در عبارات بالا نورعلیشاه در قالب مناجات خواننده را به ترک رنگ و ریا و نیستی و فنا ترغیب کرده است. یا در این مناجات: «الهی! زبان ما را از آنچه زیان است خاموش کن و خیالات رنگارنگ باطل را از دل فراموش. تا جز ذکر تو به زبان نیاوریم و جز فکر تو در دل نگذاریم» (همان: ۱۶۸).

در نمونه بالا، مؤلف جامع الاسرار دعوت به خاموشی را از طریق مناجات مطرح کرده است.

«الهی! ما را در ملک عزلت گوشه‌ای ده و از خوان قناعت توشه شکیبی عنایت نما که به فریب عشوه دنیا از راه رخ نتابیم» (همان: ۱۷۵).

در این عبارات هم نورعلیشاه، از طریق مناجات به مخاطبان خود درس قناعت، شکیبایی و گوشه‌گیری از دنیا را داده است.

در رساله جامع الاسرار ۹ بند با واژه الهی شروع شده است. با توجه به حجم اثر این مقدار یعنی ۳۰ درصد صفحات این رساله حاوی مناجات است و این مطلب بیانگر اهمیت و توجه مؤلف به موضوع مناجات و اثر آن در تعلیم غیرمستقیم است.

۳-۲. شگردهای روش مستقیم

۳-۲-۱. آموزش از طریق پند و اندرز

در این شیوه، مربی و مرشد آنچه را می‌خواهد بیاموزد بدون هیچ پیرایه‌ای واضح و روشن به مربی و مرید عرضه می‌کند. نورعلیشاه نیز در بخش‌هایی از رساله جامع الاسرار از این شیوه استفاده کرده است:

رو سبوی هستیات را زن به سنگ
 جرعه‌ای از تشنه‌کامی نوش کن
 هندوی نیرنگ ساز نفس را
 تا ز بی‌رنگی پیوشی خلعتی
 تا فتد مینای امیدت به چنگ
 از کف ساقی به صوت نای و چنگ
 رام گردان، نه به گردن پالهنک
 بر کنی از بر لباس بو و رنگ
 (همان: ۱۶۳)

به صحرای فنا در دیگ سودا
 اگر لب تشنه آب حیاتی
 خیال آب و نان پختن ز خامی است
 زلال زندگی در تشنه‌کامی است
 (همان‌جا)

در نمونه‌های بالا نورعلیشاه به شیوه مستقیم، مریدان را به کنار گذاشتن نفس و هستی خود و طالب و تشنه دریافت معنویات بودن دعوت می‌کند تا از این طریق مرید به سرمنزل مقصود راه یابد. چنان‌که مشاهده می‌شود در این شیوه، مؤلف بیشتر از افعال امری استفاده کرده است.

۲-۲-۳. آموزش از طریق پرسش و پاسخ

نورعلیشاه بخشی از تعالیم مورد نظر خود را با مطرح کردن پرسش و سپس دادن پاسخ به آن، حس کنجکاوای مخاطب را تحریک کرده و به وی آموزش داده است.

کیست هندو؟ نفس کافرکیش تو
 خوش نشسته روز و شب در پیش تو
 می‌کشد هر دم به نیرنگی تو را
 می‌نماید هر زمان رنگی تو را
 (همان: ۱۶۴)

چیست دنیا؟ کهنه‌زال پرفنی
 خوش نشسته هر زمان بر دامنی
 (همان: ۱۷۳)

جدول ۱: انواع شگردهای تعلیمی در جامع الاسرار

شگردهای تعلیم در جامع الاسرار	غیرمستقیم	۱. آموزش از طریق قصه‌گویی
		۲. آموزش از طریق گفت‌وگو بین شخصیت‌ها
		۳. آموزش از طریق مناجات
	مستقیم	۴. آموزش از طریق پند و اندرز
		۵. آموزش از طریق پرسش و پاسخ

۴. نتیجه‌گیری

نورعلیشاه، رساله جامع الاسرار را به قصد آموزش مفاهیم عرفانی اخلاقی به نگارش درآورده است. وی با الهام از گلستان سعدی، آموزه‌های خود را در متنی آراسته به انواع آرایه‌های ادبی به‌ویژه سجع و جناس به خواننده عرضه کرده است. در رساله جامع الاسرار سه نوع آموزه تعلیمی را می‌توان مشاهده کرد: ۱. آموزه‌های عرفان نظری، ۲. آموزه‌های اخلاقی تربیتی، ۳. آموزه‌های عرفانی صوفیانه. از میان آموزه‌های عرفانی صوفیانه جامع الاسرار، توصیف ویژگی‌های صوفی و عارف حقیقی، دعوت به کنار گذاشتن استدلال برای شناخت حق، دعوت به عشق‌ورزی، دعوت به مرگ اختیاری، دعوت به ترک نزاع و مجادله‌های بیهوده بین اهل تصوف، دعوت به ترک ریاکاری و توجیه‌های فسادانگیز، دعوت به ترک آزار عارفان و دعوت صوفیه به ترک غرور و نخوت عبادت برجسته‌تر است و در میان آموزه‌های اخلاقی تربیتی دعوت به کم‌حرفی و سخن گفتن بجا و بموقع و گاهی سکوت، دعوت به قناعت، دعوت به تعقل و تفکر، دعوت به خوبی و نیکی و دوری از بدی، دعوت به عدالت‌ورزی و ترک ظلم و ستم به دیگران بارزتر است. از آموزه‌های عرفان نظری نورعلیشاه می‌توان به آینه بودن انسان برای انعکاس زیبایی‌های خداوند، استفاده از استعاره‌های نقطه و دایره برای تجسم وحدت و کثرت و تبیین ارتباط خداوند و مخلوقات و از استعاره‌های مرکب از دو عنصر متقابل مانند خط و خال و دام و دانه برای تعلیم برخی مفاهیم عرفانی استفاده کرده است. از نظر انواع مخاطب هم وی در مقدمه جامع الاسرار با به کار بردن برخی اصطلاحات خاص ابن‌عربی مانند صورت اعیان، وحدت و کثرت آشنایی و علاقه خود را به تعالیم مکتب ابن‌عربی نشان داده و این بخش یعنی آموزه‌های عرفان نظری را برای خواص به نگارش درآورده و آموزه‌های اخلاقی تربیتی و آموزه‌های عرفانی صوفیانه برای هر دو دسته عام و خاص نوشته است. نورعلیشاه آموزه‌های تعلیمی خود را با استفاده از دو روش مستقیم و غیرمستقیم به مخاطب آموزش داده است. هر کدام از این دو روش، به شگردهایی مانند قصه‌گویی،

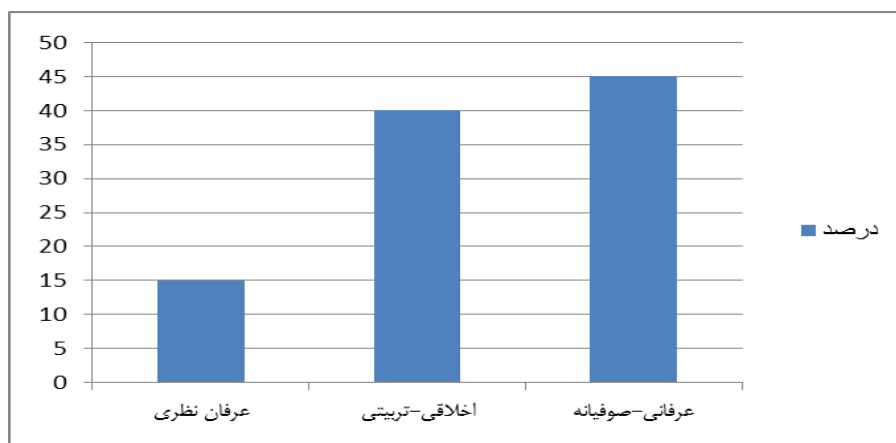
آموزش از طریق گفت‌وگو بین شخصیت‌ها، آموزش از طریق مناجات، آموزش از طریق پند و اندرز و آموزش از طریق پرسش و پاسخ تقسیم می‌شود. در مجموع جامع الاسرار به عنوان یک متن ادبیات عرفانی دوره قاجار زبانی ساده دارد و نویسنده که یکی از پیشوایان تصوف آن دوره است، با استفاده از سجع و آهنگین کردن کلام در قالب حکایات کوتاه، سعی کرده است خوانندگان را با هنرمندی جذب و آموزه‌های عرفانی و تعلیمی خود را به ایشان منتقل کند. همچنین نورعلیشاه در نگارش این رساله توجه داشته است که این اثر را متناسب با سطوح مختلف خوانندگان از عوام تا خواص به رشته تحریر درآورد که هر خواننده‌ای با هر میزان علم و آگاهی بتواند جذب این اثر شود و از آن استفاده کند. این نکته که نویسنده‌ای بتواند بدون ایجاد ملال تمام انواع مخاطبان را جذب کند، هنری است که کمتر نویسنده‌ای از آن برخوردار است.

در جدول ۲ چنان‌که مشاهده می‌شود، از مجموع ۲۰ آموزه احصاشده در رساله جامع الاسرار، ۳ آموزه از عرفان نظری، ۸ آموزه از آموزه‌های اخلاقی تربیتی و ۹ آموزه از آموزه‌های عرفانی صوفیانه است. درصد بسامد هریک از آموزه‌ها چنان‌که در شکل ۲ آمده، به این صورت است: آموزه‌های عرفان نظری ۱۵ درصد، آموزه‌های اخلاقی تربیتی ۴۰ درصد و آموزه‌های عرفانی صوفیانه ۴۵ درصد. بنابراین آموزه‌های عرفانی صوفیانه بیشترین بسامد را دارد و بعد از آن با اختلاف کمی، آموزه‌های اخلاقی تربیتی و در انتها آموزه‌های عرفان نظری قرار دارد.

جدول ۲: نمایه انواع آموزه‌های تعلیمی در جامع الاسرار

آموزه‌های تعلیمی جامع الاسرار	عرفان نظری (مخاطب خواص)	۱. انسان آینه زیبایی خداست.
		۲. استفاده از استعاره نقطه و دایره برای تبیین ارتباط خداوند و مخلوقات
		۳. استفاده از استعاره‌های مرکب از دو عنصر متقابل برای تعلیم برخی مفاهیم عرفانی

آموزه‌های سلبی	۱. دعوت به خاموشی	۲. دعوت به پرهیز از بدی	۳. دعوت به ستم نکردن به دیگران	اخلاقی تربیتی (مخاطب خاص و عام)
آموزه‌های ایجابی	۴. دعوت به سخن گفتن بجا	۵. دعوت به تفکر و تعقل	۶. دعوت به قناعت	
	۷. دعوت به خوبی و نیکی	۸. دعوت به عدالت		
مخاطب خاص	۱. توصیف عارف حقیقی	۲. دعوت به کنار گذاشتن استدلال برای شناخت حق	۳. دعوت به عشق‌ورزی	عرفانی - صوفیانه
	۴. دعوت به مرگ اختیاری	۵. دعوت به ترک نزاع و مجادله‌های بی‌هوده بین اهل تصوف	۶. دعوت به ترک ریاکاری و توجیه‌های فسادانگیز	
مخاطب عام	۷. دعوت عامه به ترک آزار عارفان	۸. دعوت به ترک دنیا و مادیات	۹. در نومی‌دی بسی امید است	



شکل ۲: درصد آموزه‌های تعلیمی در جامع الاسرار

منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۷۸)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۲. آملی، سید حیدر (۱۳۶۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، چ ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
۳. ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۹۲)، فصوص الحکم، ترجمه و توضیح محمدعلی موحد و صمد موحد، تهران: کارنامه.
۴. ابوزید، نصر حامد (۱۳۹۰)، چنین گفت ابن عربی، ترجمه احسان موسوی خلخالی، تهران: نیلوفر.
۵. اسکیلارس، اوله مارتین (۱۳۸۷)، درآمدی بر فلسفه ادبیات، ترجمه مرتضی نادری دره شوری، تهران: اختران.
۶. اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰)، اکسیر التواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ق، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
۷. بهارنژاد، زکریا (۱۳۸۹)، ابن عربی و نظریه وحدت وجود، چ ۱، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۸. پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴)، رمز و داستان‌های رمزی، تهران: علمی و فرهنگی.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، «مرزهای میان عرفان نظری و فلسفه»، فصلنامه اسراء، سال سوم، شماره ۴ (پیاپی ۸)، ۷-۲۶.

۱۰. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۰)، *دیوان اشعار*، بر اساس نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.
۱۱. حیدری، مهدی (۱۳۹۷)، «نقطه و دایره در ادبیات عرفانی فارسی بر اساس مکتب ابن عربی»، *دوفصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی*، دانشگاه الزهراء (س)، سال دهم، شماره ۱۸، ۱۶۳-۱۸۲.
۱۲. رفیع (حقیقت)، عبدالرفیع (۱۳۸۳)، *عارفان بزرگ ایران*، چ ۱، تهران: کومش.
۱۳. سجادی، سید جعفر (۱۳۸۳)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چ ۷، تهران: طهوری.
۱۴. سعدی، مصلح‌الدین شیرازی (۱۳۵۷)، *گلستان*، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۵. سنایی غزنوی، ابوالمجد (۱۳۹۱)، *دیوان حکیم سنایی غزنوی*، مصححان: بدیع‌الزمان فروزانفر و پرویز بابایی، چ ۴، تهران: نگاه.
۱۶. شفیقی، احسان و ظهیری ناو، بیژن (۱۳۸۵)، «راز خاموشی مولانا»، *مجله مطالعات و تحقیقات ادبی*، سال دوم، شماره ۷-۹، ۲۵-۴۷.
۱۷. شیرازی، محمد معصوم (۱۳۸۲)، *طرائق الحقایق*، تصحیح محمدجعفر محجوب، چ ۲، تهران: سنایی.
۱۸. طبرسی، علی بن حسن (۱۳۷۹)، *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*، ترجمه عبدالله محمدی، چ ۱، قم: دارالتقلین.
۱۹. غزالی، ابوحامد امام محمد (۱۳۶۱)، *کیمیای سعادت*، به‌کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (۱۳۹۲)، *ینابیع الموده لذوی القربی*، ترجمه موسی دانش، چ ۱، تهران: آستان قدس رضوی.
۲۱. گرم‌آبی، الهام (۱۳۹۳)، *نورعلیشاه اصفهانی بررسی سوانح احوال، آثار، تعالیم و نقش وی در احیاء طریقت نعمت‌اللهیه*، استاد راهنما: احسان قدرت‌اللهی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان.

۲۲. گلپایگانی (ایزد گشسب)، اسدالله (۱۳۲۲)، *رساله نورالابصار*: در شرح حال محمدعلی اصفهانی (نورعلیشاه اول) و منتخبی از آثار نظم و نثر او، اصفهان: دانش.
۲۳. ممتحن، مهدی (۱۳۹۳)، «آمیختگی ادبیات تعلیمی با ادبیات عرفانی در تمهیدات عین‌القضات همدانی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال ششم، شماره ۲۴، ۱۳۱-۱۴۸.
۲۴. منزوی، احمد (۱۳۵۲)، «تتبع در گلستان (۳)»، *مجله وحید*، دوره یازدهم، شماره ۴، ۴۶۵-۴۷۰.
۲۵. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰)، *مثنوی معنوی*، تصحیح عبدالکریم سروش، چ ۶، تهران: علمی.
۲۶. نظامی گنجوی، الیاس (۱۳۶۹)، *لیلی و مجنون*، تصحیح برات زنجانی، چ ۱، تهران: دانشگاه تهران.
۲۷. نوربخش، جواد (۱۳۵۰)، *مجموعه‌ای از آثار نورعلیشاه اصفهانی*، تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.
۲۸. نوری‌زاده، علی‌اکبر (۱۳۶۳)، *مجموعه رسائل عوارف المعارف از آثار عرفای نامی*، شیراز: کتابخانه احمدی.
۲۹. نورعلیشاه اصفهانی، محمدعلی (۱۳۹۸)، *چهار رساله عرفانی از نورعلیشاه: اسرارالقلوب، اصول و فروع دین، جامع الاسرار، کنزالرموز، تصحیح و مقدمه محمد ابراهیم ضرابیها*، چ ۱، تهران: کهکشان علم.
۳۰. هدایت، رضا قلی‌خان (۱۳۸۵)، *ریاض العارفین*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۱. یلمه‌ها، احمدرضا (۱۳۹۶)، «شگردها و علل و انگیزه‌های کاربرد مضامین تعلیمی در منظومه‌های غنایی با تکیه بر منظومه نویافته ناز و نیاز»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال نهم، شماره ۳۴، ۲۸۱-۲۸۰.
۳۲. _____ (۱۳۹۵)، «بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی منظوم و سیر تطور و تحول آن در ایران»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال هشتم، شماره ۲۹، ۶۱-۹۰.

